

خودش را ثابت کرده، باید از قابلیت خود بیشتر استفاده کند...

این را هم نباید فراموش کرد که امکان ندارد آن نقش کوتاه متعلق به یک فیلم خوب نبوده باشد. درواقع بازی های خوب کوتاه در فیلم های خوب اتفاق می افتد، نه در فیلم های بد. این یعنی آن نقش فقط خوب بازی نشده بلکه درست هم نوشته شده است. یا کارگردان برای ایفای آن نقش کوتاه، فضای مناسب و لازم را برای بازیگر فراهم کرده و به اجرای خوب نقش توسط بازیگر کمک کرده است. اساساً بازیگران توانمند و برجسته سینما از همین فضا و با بازی در یک یا دو سکانس کوتاه آمدند و رشد کردند. شما اگر تاریخ سینمای ایران را قبل از انقلاب تا حالا نگاه کنید، رد این روند را خواهید دید. حامد بهداد با نقش کوتاه در فیلم «بوتیک» حمید نعمت الله دیده شد و رشد کرد و نباید نقش فیلمساز را در این موفقیت نادیده گرفت یا همین بهمین مقید در فیلم استاد مسعود کیمیایی و در سکانسی از فیلم «قیصر» در حافظه ها ماند. بازیگر مثل یک پازل از یک تابلوی بزرگ است که هر چقدر مرغوب باشد، هر چقدر با کیفیت باشد، هر چقدر توانا باشد، باید سر جایش بنشیند تا دیده شود. در سینما هیچ موفقیتی به تنهایی ممکن نیست. سینما یک کار جمعی است. بازیگر ویولونیست نیست که اگر در ارکستر رهش ندادند تکنوازی کند. اثبات بازیگر در سینما صرفاً متکی به توانمندی فردی اش نیست، متکی به عوامل و شرایط جمعی است.

اما این شرایط همیشه برای بازیگر فراهم نیست. گاهی بازیگر واجد توانایی لازم است اما شرایط لازم برای به ثمر نشستن و شکوفایی استعدادش فراهم نیست.

به نکته خوبی اشاره کردید. می خواهم بگویم که این شرایط فقط هم محیط و مناسبات تولید فیلم نیست، شرایط خود بازیگر به عنوان یک انسان هم هست. من شهرام قائدی که فقط بازیگر نیستم، زندگی ای دارم، روزمره گی دارم، بچه ای دارم، خونه ای دارم و مسئولیتی به گردن من است که آنها می توانند جنس و سطح بازی مرا در لحظه اجرا تحت تاثیر قرار دهد. از آن طرف شرایط و فضای تولید هم هست. خب حالا سوال این است که چقدر از این بازی دست من است؟ چقدر می توانم در این مافیایی که بر سینما حاکم است نفوذ داشته باشم. درواقع چقدر می توانم از شرایط به نفع بهتر بازی کردن یا بیشتر دیده شدن استفاده کنم یا نکنم. اینها همه عوامل و عناصری هستند که در شکل گیری بازی یک بازیگر موثر است و گرافه نیست که بگویم بر و باد و مه و خورشید و فلک باید در کار باشند تا بازیگر بتواند کارایی و توانمندی خود را در اجرای یک نقش ایفا کند. من یک جمله ای دارم که به خودم می گویم؛ من همه زورم را زدم، حالا دیگر اگر نشده اصلاً ناراحت نیستم. الاّنی که رویروی شما نشسته ام سی و یکمین سال فعالیت بازیگری من است. من از سال ۷۲ و از سن ۱۸ سالگی جلوی دوربین و روی صحنه بودم. هیچ کار دیگری هم غیر از سینما و بازیگری نکردم. الان باید به یک ساحل امنی رسیده باشم که نرسیدم اما من این جایگاهی را که دارم بسیار دوست دارم چون از سوی مردم همواره پیام و انرژی خوب گرفتم اما معتقدم که من یکبار فقط موفقیت بازیگری پیدا کردم. آن هم در «ارتفاع پست» بود و دیگر هیچ جا موفقیت بازی به من ندادند. مگر امکان دارد که در سی امین سال فعالیت بازیگری ام بنشینم و فکر کنم یکبار فقط به من موقعیت بازیگری دادند و به جز این هیچ جا موفقیت بازی به من داده نشد.

«به چه معنی؟ نقش های دیگری که بازی کردید چه؟»

اصلاً نقش نیست. یک سری پاره نقش است. بعضی هایش تکه پاره نقش جمع کرده اینجا و آنجاست که من نشستم و وصله پینه کردم تا بتوانم آن را بازی کنم. اینکه نقش نیست برادر من. راستش تا پارسال حالم خیلی بد بود. سه سال هم بود که بازی نکرده بودم. سه سال جبهه گرفتم که من بازی نمی کنم، مگر اینکه رل اصلی باشد. از تهران خارج شدم و رفتم یک گوشه ای نشستم. دیدم دیگه تا کسی هم دنبال ما نیامد. قبلاً دو نفر زنگ می زدند. فهمیدم ظاهر آبرای کسی مهم نیست. برگشتم و در حالی که حالم خیلی بد بود همان کاری که سه سال پیش انجام می دادم را انجام دادم و مسیر را ادامه دادم. حالا عرضم این است و ضمن احترام به تمام پروژه هایی که در این ۳۰-۲۰ سال کار کردم و کارگردان های نازنین آنها که همه از دوستانم هستند، باید بگویم که اینجا نقش نیست. نقشی که معلوم نیست چه خانواده ای دارد؟ از کجا آمده؟ من تا کسی باید کنار زمین بدم برای یکی دیگر پرچم بزنم؟ تا کسی باید حواسم باشد که شخصیت اول را بقل کنم ببرم بگذارم آن بالا؟ آقای یک نقش مکمل است، تکلیفش معلوم است ولی خیلی از این نقش هایی که به ما پیشنهاد می شود مکمل هم نیستند. فیلم «آنها مرا دوست داشتند» فیلم اجتماعی خوب، دغدغه مند و شریفی است اما شخصیت رنگه ای که من بازی می کنم، کیست؟ از کجا آمده و چه هویت و گذشته ای دارد؟ به جز اینکه من قرار است هوای آن را داشته باشم و تمام وجودم را بگذارم که شخصیت اصلی دربیاید، چی به من می رسد؟

«شما نسبت به کاراکتر و نقشی که بازی اش کردید، نقد دارید و معتقدید که باید پردازش دراماتیک بیشتری می شد اما من می گویم همین نقش را خوب بازی کردید. مسئله بر سر بازی درست است، نه نقش درست.»

ببینید، من همین الاّنی که آمدم خدمت شما، مشغول بازی در یک فیلم سینمایی ام. من خودم می دانم این نقشی که بازی می کنم متعلق به من نیست و فلان نقش برای من است ولی تمام چیدمان سینما می گوید اول را باید این شخص بازی کند. چرا؟ چون مسئله بیزنس و الزامات آن است. خب من هم به او حق می دهم. آن آدمی که دارد نقش اصلی را بازی می کند برد بیشتری دارد و من باید مکمل اش را بازی کنم ولی سوال من

اینجاست که همان بازیگری که الان من باید در کنارش بازی کنم مگر از روز اول در همین موقعیت بود؟ چه کسی او را آورد اینجا؟ حمایت شما؟ حمایت مردم؟ خب چه کسی خواسته؟ چه کسی خواسته که یک بازیگری در این جایگاه قرار بگیرد؟ ما بازیگری داریم که پنجمین فیلمش هم نفر وخته، باز فیلم ششمی را در نقش یک، بازی کرده. این است که آدم را اذیت می کند؛ منی که این همه سال دویدم برای بازیگری، شبانه روز مطالعه کردم، سینمای جهان را رصد کردم، بازی های روز را رصد کردم، خودم را آنالیز کردم، سعی کردم از کرختی دربیایم، سعی کردم به روز باشم، سعی کردم کهنه فکر نکنم، سعی کردم مخاطب را بشناسم و خیلی چیزهایی دیگر، نه اینکه به اینجا برسیم ببینم که آن بازیگری که بالای سر من ایستاده، چه می خواهد تا آن را ارائه دهم. من این بازی را دوست ندارم. بیش از ۹۰ درصد شخصیت هایی که ما به عنوان مکمل یا در حاشیه قصه و قصه فرعی در این فیلم ها بازی می کنیم ماکت است، روح و هویت انسانی ندارد اما مجبوریم بازی اش کنیم.

«خب این اجبار حالا به هر دلیلی و شاید مهمتر از دغدغه های معیشتی بر کیفیت بازی تاثیر می گذارد، مثلاً از طریق کاهش تمرکز و حضور ذهن.»

اصلاً اینطور نیست. بعد از مدتی تجربه کردن یاد می گیری که چطور محتویات ذهن ات را بگذاری پشت در و بیایی تو. یک وجه دیگر هم تعهد حرفه ای بازیگر است که مثل قسم پریشکی می ماند. من در این سال ها ایمانی به کار پیدا کردم که به خودم متعهد شوم که به سرمایه دیگری خیانت نکنم. به آن تماشاگری هم که دارد به من نگاه می کند، خیانت نکنم. گرفتاری های بازیگر به مخاطب مربوط نیست و او حق دارد که بازی خوب یا فیلم خوب را بر پرده تماشا کند. این اقتضای سینماست که ماهیت آن گروهی و جمعی است. به همین دلیل گفتم و معتقدم که بازیگر به تنهایی نمی تواند استعداد و توانمندی اش را به نمایش بگذارد، مگر اینکه عوامل دیگر فیلم هم کمک کنند. این خیلی مهم است که بازی یک بازیگر در چه نمایی و به چه شوهه ای قاب گرفته شود. فیلمبردار بد می تواند مانع از نمایش بازی خوب شود و بالعکس. کدام بازیگر بدون کمک کارگردان یا یک فیلمنامه خوب یا یک بسته و قاب درست توانسته است دیده شود؟ چه کسی توانسته اثری از خودش به یادگار بگذارد، وقتی فضای کار برایش فراهم نیست؟ بازیگری یک کار و هنر فردی نیست. هویت بازیگری به دیده شدن است و برای دیده شدن مجموعه عوامل باید کمک کنند تا بازیگر دیده شود. چهار روز دیگر من باید شمع ۵۰ سالگی را فوت کنم و به خودم می گویم چی شد؟ چه کار کردم؟ قرار بود چه کار کنم؟ چه زمانی قرار است نقشی را که دوست دارم بازی کنم؟ چه زمانی قرار است این نقش به من پیشنهاد شود؟

«خب این نشانه های بحران میانسالی هم هست که برای هر کسی به وجود می آید اما ممکن است برای بازیگر معنای ویژه ای داشته باشد و مثلاً فرصت بازی در برخی از نقش ها از او گرفته شود یا فرصت بازی در نقش های تازه تر از متناسب با تجربه میانسالی به او پیشنهاد شود.»

شاید مهمترین دلیلی که میانسالی را برای بازیگر به یک مسئله ذهنی تبدیل می کند این است که سرمایه و ابزار کار او بدن و جسمش است. بدنی که حالا به میانسالی رسیده و قدرت و توان قبل را ندارد و چه بسا رو به فرسودگی گذاشته است. از طرف دیگر بازیگری به توانمندی و ظرفیت های ذهنی و کلامی هم وابسته است و به هر حال در میانسالی دیگر آن تمرکز یا کارآمدی جوانی را ندارد و همه اینها ممکن است بر کیفیت بازی اش تاثیر بگذارد. با این حال بازیگر میانسال از یک امتیاز بزرگ برخوردار است و آن هم تجربه است. تجربه، به پختگی و شناخت بیشتر نسبت به کاری که انجام می دهد. اما همه این شرایط و ویژگی ها بستگی به این دارد که در کجا و چطور کار می کنید. درواقع این محیط حرفه ای و مناسبات آن است که بیش از شرایط سنی در سینما مهم است. درواقع در بستر مناسبات سینما و شرایط حاکم بر آن است که بازیگری به عنوان یک هنر امکان شکوفایی پیدا می کند یا دچار سر خوردگی می شود.

«و اینکه بازیگر به دلیل آن موقعیت اجتماعی و شهری هم که دارد به راحتی نمی تواند در شغل دیگری هم کار کند.»

کافی است یک بازیگری بیاید در فضای مجازی بنویسد که مثلاً در فلان تاکسی اینترنتی کار می کنم؛ فکر می کنید چه کامنت هایی دریافت می کند؟ یکی می گوید جیک جیک معلوم بود فکر ز مستونت نبود؟ یا پول هاتو چی کار کردی؟ یا فکر می کند او در حال نمایش و مظلوم نمایی است و باورش نمی کنند. می خواهم بگویم، بازیگری به جز دشواری هایی که

به لحاظ حرفه ای و سینمایی دارد، از لحاظ اجتماعی هم در موقعیتی قرار دارد و جایی ایستاده که مدام در معرض انواع فشارها، استرس ها، قضاوت ها و داوری هایی است که باید آنها را مدیریت کند تا لطمه نبیند.

«شاید یکی از دلایل اینکه بسیاری از بازیگران توانمند و بااستعدادی که قدرت بازیگری شان را به اثبات می رسانند اما قدر نمی بینند، این باشد که حداقل یک دهه اخیر به دلیل همین مناسبات های اقتصاد سینما و بیزنس و منطق گیشه، بسط رسانه های نوین یعنی شبکه های اجتماعی و ظهور فیکور و مفهومی به اسم سلبریتی شدن باشد. گویی سلبریتی شدن از بازیگر بودن مهمتر شده و همین مسئله هم موجب شده است تا شهرت بازیگر، نه توانمندی و استعداد او، معیار انتخاب نقش قرار بگیرد.»

خب این مسئله فقط برای ما نیست، در کشورهای دیگر هم شبکه های اجتماعی و رسانه ها گسترش و سلطه یافتند اما این منجر به تغییر قواعد بازی در حوزه سینما نشده است. من فکر می کنم این به ویژگی های فرهنگی و اجتماعی و البته شرایط اقتصادی جامعه ما برمی گردد که دیگر معیارهای هنری و حرفه ای در مناسبات سینمایی حاکم نیست یا به اندازه کافی مستحکم نیست. این فضا در حوزه های دیگر هنری مثل موسیقی هم دیده می شود و مختص سینما نیست. مسئله اینجاست که سینما، هنر و صنعت گرانی است و در این بحران اقتصادی، معیشت خیلی ها وابسته به تزریق پول و حمایت مالی اسپانسرها شده است. در این شرایط به واسطه پول می توان پروژه های سینمایی را پیش برد و پول هم قواعد خودش را بر جریان سینما تحمیل می کند که گریزی از آن نیست. در این شرایط چه فیلمسازی که بخواهد فیلم خودش را بسازد یا بازیگری که بخواهد نقش ایده آل اش را بازی کند، از چرخه سینما خارج می شود. مگر چند فیلمساز مثل حمید نعمت الله داریم که مشکلات زیادی را تحمل می کند اما فیلم خودش را می بسازد. اغلب مجبورند برای اینکه از گرسنگی نمیرند و به حیات فردی و حرفه ای خود در سینما ادامه دهند، به مقتضیات وضع موجود تن دهند؛ حتی اگر باب میل آنها نباشد.

«ما بازیگرانی هم داشتیم که همیشه نقش کوتاه، مکمل و دوم بازی کرده اند اما همواره در آن درخشیدند و دیده شدند و سعید پورصمیمی یکی از مهمترین آنهاست که می توان گفت، او سوپر استار نقش های دوم و مکمل است.»

ببینید اصلاً نسلی که استاد پورصمیمی در آن زیست و رشد کرده و به تعالی رسیده را نمی توان با نسل جدید بازیگران قیاس کرد. بازیگران بزرگی مثل استاد نصیریان، استاد موشایی، استاد کشاورز و استاد رشیدی و انتظامی که ما ذره ذره نستیم نگاه به دست های شان کردیم و نگاه به بازی شان کردیم بلکه چیزی یاد بگیریم، در یک شرایط اجتماعی و فرهنگی دیگری رشد کردند. در شرایطی که رقابت، تنوع و تعدد تولید فیلم و سریال مثل امروز نبود و حتی آنقدر بازیگر نداشتیم و رقابت بر سر گرفتن نقش آنقدر دشوار و پیچیده نبود. وقتی من بیش از ۸۰-۷۵ درصد فعالیت بازیگری ام را مجبور شدم در فضای سرگرمی بگذرانم، نمی توان با بازیگران آن دوره که فرصت تجربه های گرانقدر تئاتری و سینمایی را داشتند، مقایسه کرد. قواعد و مناسبات های سینما در هر دوره ای متأثر از شرایط تاریخی همان دوره است.

«برخی از بازیگران هم هستند که پس از یک عمر فعالیت ناگهان در یک نقش خاص می درخشند و قدر می بینند اما فکر نمی کنند گاهی انتظار یک نقش خاص که بازیگر در ذهن دارد، از کمال گرایی اش ناشی می شود؟»

خب هنر میل به کمال دارد و کمال گرایی در هنرمندان قوی تر است و چه بسا همین هم موجب رشد آنها می شود اما بگذار یک چیز شخصی به شما بگویم. راستش من که شمع کیک ۴۹ سالگی ام را فوت کردم دست از آزار خودم برداشتم. وقتی تو به عنوان بازیگر خودت را آزار می دهی زیرمجموعه و خانواده ات بیشتر اذیت می شوند. دست از طلبکاری از خودم برداشتم. از اینکه چرا کاری نمی کنی؟ چرا انتخاب درست نمی کنی؟ چرا قرارداد خوب نمی بندی؟ چرا رضایت به این نقش میدهی؟ چند دفعه شده که از پله های دفتر آمدم ما پایین و تو ماشین داد زدم و خودم را محکم به در و دیوار ماشین زدم که چرا این نقش را قبول کردی؟ این چیه؟ این چیه؟ و تمام طول راه بغض کردم اما مجبور شدم در آن فیلم بازی کنم و با آن نقش کنار بیایم؛ چون گاهی چاره ای نبود. اما الان دست از آزار خودم برداشته ام. یک نفر در ۶۰ سالگی پیر می شود و یک نفر در ۳۰ سالگی. نسل من -بچه های دهه ۵۰ و شروع دهه ۶۰- در بازیگری این مملکت پیر شدیم، پیر بمعنای ۸۰ ساله. ما دیگر چون مان نمی کشد. ما دیگر نمی توانیم با این مافیا بجنگیم. دیگر نه بلدیم، نه جونش را داریم، نه تحملش را. من الان نزدیک ۵۰ سالگی ام. مگر چقدر وقت دارم که بازی کنم. باز هم به خودم نمره قبولی می دهم که در این دریای موج پر تلاطم خطرناک دست و پایی زدم و یک نیمچه آبرویی جلوی مردم دارم. ما با تمام گله هایی که می کنیم، با تمام ناراحتی ها، بغض ها، گریه ها و هرازگاهی خنده ها خدا را هزاران بار شکر می کنیم که کنار معشوق مان زندگی می کنیم. سینما و بازیگری معشوق ماست. هر چند این معشوقه با تمام حضورش می معرفت است. هر چند این معشوقه دارد به ما خیانت می کند و ما می دانیم که خیانت می کند ولی چاره ای جز تحملش نداریم، چون دوستش داریم و چون دوستش داریم، تحملش می کنیم؛ می دانیم چه کار می کند، می دانیم با چه کسی می پرد ولی عاشقش هستیم.

دهه شصتی ها یا نسل زد؟

مروزی بر شماره ۵۶۷ هفته نامه تجارت فردا



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

«تجارت فردا» هفته نامه ای اقتصادی است که از شروع کارش بیش از ۱۳ سال می گذرد. آخرین شماره منتشر شده این مجله هم دیروز به دست خوانندگان رسید. طرح روی جلد این شماره دو دست با نشان های لایک و دیس لایک را به تصویر می کشد که همانطور که توضیحات روی جلد نشان می دهد، نشانه ای است از تقابلی که در ایران میان «دهه شصتی ها» و «نسل های سالخورده» که «از اوایل انقلاب سکان امور اجرایی را در دست داشته اند»، به وجود آمده است. خاطرم هست که چند سال پیش نیز «تجارت فردا» همین موضوع دهه شصتی ها را بررسی کرده و آنجا هشدار داده بود که این نسل باتوجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی فعلی و دورنماهای نومیذکننده پیش رو، دچار مشکلات زیادی خواهند شد. حالا می شود گفت هنگامه تحقق همان هشدارهاست و همانطور که در گزارش های مختلف این شماره هم آمده است، اوضاع اشتغال و ازدواج در این گروه سنی چندان مناسب نیست، بر اینها بیافزاید معضلاتی دیگر چون مصلحت پیه مسکن، فارغ التحصیلان بیکار، دستمزدهای اندک... را. به هر روی از نظر اقتصاددانان

«آینده کشور به توانایی نظام حکمرانی در مدیریت این تقابل بستگی دارد»، بنابراین باید دید «مسعود پرنشکیان می تواند این رابطه را ترمیم کند؟» در کنار انتخاب چنین موضوع قابل توجهی، آنچه مایه تعجب می شود این است که وقتی سراغ فصل ۳ هفته نامه می رویم، متوجه می شویم که اکثر گزارش های این بخش، نه لزوماً به دهه شصتی ها که به «نسل Z» اختصاص پیدا کرده است. واقع امر معلوم نیست منظور نویسندگان این بخش، نسل جوان به طور کلی (۱۵ تا ۳۹ ساله ها) است یا نسل Z که طبق تعاریف رایج به متولدین ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ اطلاق می شود. اگر به تعاریف نسلی وفادار باشیم، دهه شصتی ها را نمی توان جزو نسل Z محسوب کرد و آنها در نسل Y یا «هزاره» قرار می گیرند که مشتمل است بر متولدین سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۵. به هر روی در این بخش علاوه بر چندین یادداشت و گزارش، مسعود نیلی و مریم زارعیان درباره چشم انداز زندگی و کسب و کار جوانان صحبت کرده اند. از نظر نیلی یکی از ویژگی های خطر آفرین نسل سوم تغییر در نگرش ها و ارزش ها است؛ امری که به شیوع «شخص گرایی» خطرناک که از نظر نیلی با «فردگرایی» تفاوت دارد، منجر شده است. از نظر نیلی، فرد شخص گرا فقط به منافع و اراده شخصی خود بها می دهد و به نهادها بی توجه است. از دیگر بخش های این شماره می توان به گفت وگویی اشاره کرد که با موضوع سمت و سوی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، با حضور محمدمهدی بهکیش و سهراب شهبانی منعقد شده است. در این مصاحبه، شهبانی انتخاب عباس عراقچی را مثبت ارزیابی کرده و در عین حال بدین نکته اشاره کرده که عضویت ایران در بریکس فعال نمی تواند عوایدی اقتصادی برای ما در پی داشته باشد. بهکیش نیز معتقد است وقتی شاخص نسبت تجارت به تولید ناخالص داخلی کشوری زیر ۲۰ درصد باشد، که ایران نیز متأسفانه چنین است، هیچ کشوری نمی تواند رشد کند. برای روشن شدن قضیه بد نیست بدانید این شاخص در کشوری چون ترکیه ۷۰ درصد، در کره جنوبی ۱۸۰ درصد و در چین حدود ۴۰ درصد است. گفت وگو با شنبان انصاری، رئیس سازمان محیط زیست، میزگرد موسی غنی نژاد و احمد دوست حسینی درباره عملکرد شش ماهه گذشته دولت چهاردهم، بررسی چشم انداز بازارها در میزگرد داود سوری و بهروز ملکی، بررسی سمت و سوی بودجه ۱۴۰۴ در گفت وگویی پویا جبل عاملی و نوتیدر نیسی، بررسی ایده های دنیل کامن در کتاب «اندیشین، سریع و آهسته»، در میزگرد محمد طبیبیان و فرهاد نیلی و ترتی جمه گفت وگویی آلن تیمرمن با محمد هاشم پسران، اقتصاددان برجسته ایرانی از دیگر بخش های این شماره هستند.

